

**Semantic Analysis of the Word "Wus'"
in the Holy Qur'an and Its Impact on the
Theological Commentary of the Rule of
"Task Beyond Capacity"**

Ali Salahshoor¹

1- Assistant Professor, Department of Theology and Islamic Studies, Department of Quran and Hadith, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

Received Date: 2025/01/22

Accepted Date: 2025/04/14

Abstract

The views of theologians and jurists regarding the permissibility of the rule of *taklīf mā lā yutāq* (task beyond capacity) on the part of God—as well as the possibility or impossibility and moral evaluation (good or evil) of such obligation—have long been subjects of scholarly debate. Those who argue for its impossibility or ethical inadmissibility not only rely on rational arguments but also cite several scriptural evidences from the holy Qur'an, among which the well-known phrase "Lā yukallifu Allāhu nafsān illā wus'ahā" ("God does not burden any soul beyond its capacity") in the end of Sūrat al-Baqara stands out. This verse serves as one of the fundamental bases for analyzing the issue. Furthermore, disagreement over the meaning of the word *wus'* and the scope of its scope in the interpretation of this verse holds particular significance. This study aims to examine the status of the rule of *taklīf mā lā yutāq* in terms of its feasibility, impossibility, and moral valuation, as well as its implications for legal reasoning. Through a descriptive-analytical method and by exploring the views of jurists and exegetes, the research clarifies the concept and scope of *wus'*. In addition to elaborating on the various dimensions of the rule, this study undertakes a comparative analysis of differing perspectives and extracts more precise conclusions regarding the impact of this principle on a deeper understanding of the foundations of divine legislation and justice. It concludes that the semantic scope of *wus'* is comprehensive, encompassing all physical, mental, intellectual, and social human capacities, and that attributing obligation beyond capacity to God is unfounded.

Keywords: Wus', Qur'an, Commentary, Theology, Rule, Task Beyond Capacity (Taklīf Mā Lā Yutāq).

**تحلیل معناشناختی واژه «وسع» در قرآن کریم و
تأثیر آن بر تفسیر کلامی قاعده تکلیف مالایطاق**

علی سلحشور^۱

۱- استادیار، گروه الهیات و معارف اسلامی، رشته قرآن و حدیث، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۱/۰۳

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵

چکیده

آرای متکلمان و فقها درباره جواز قاعده «تکلیف مالایطاق» از ناحیه پروردگار و امکان یا امتناع و نیز حسن و قبح آن، همواره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. موافقان امتناع یا قبح تکلیف بمالایطاق علاوه بر استدلال‌های عقلی، در استناد به دلایل نقلی نیز به چندین آیه از قرآن کریم اشاره کرده‌اند که از جمله آن‌ها عبارت معروف «لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» در آیه پایانی سوره بقره است. آیه مذکور به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی در تحلیل این مسئله مطرح شده است. علاوه بر این، اختلاف‌نظر در خصوص معنای واژه «وسع» و محدوده و دایره مصادیق آن در تفسیر این آیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هدف پژوهش حاضر، بررسی وضعیت قاعده تکلیف مالایطاق از نظر امکان، امتناع و همچنین حسن و قبح آن و نیز آثار آن بر نگرش فقهی است؛ به‌گونه‌ای که با تحلیل دیدگاه‌های فقها و مفسران و با روش توصیفی-تحلیلی، مفهوم و گستره مصادیق «وسع» تبیین و نشان داده شود. این تحقیق علاوه بر تبیین ابعاد مختلف قاعده تکلیف مالایطاق، به بررسی تطبیقی دیدگاه‌ها و استخراج نتایج دقیق‌تر درخصوص تأثیر این اصل بر فهم عمیق‌تر مبانی تشریع و عدالت الهی پرداخته و به این نتیجه رسیده که دایره مفهومی وسیع فراگیر است و همه توانایی‌های جسمی، روحی، فکری و اجتماعی انسان را دربرمی‌گیرد و نیز انتساب تکلیف مالایطاق به خداوند نادرست است.

واژگان کلیدی: وسیع، قرآن، تفسیر، کلام، قاعده، تکلیف مالایطاق.

۱. مقدمه

انسان‌ها دارای ظرفیت‌ها و توانمندی‌های گوناگونی در تمام ساحات انسان‌شناختی هستند، یکی از ابهاماتی که همواره در مبحث عدالت الهی مطرح است معطوف به این نکته است که اصل عدالت و برابری انسان‌ها در حیطه تکالیف و اوامر و نواهی الهی — با وجود این تفاوت‌ها — چگونه قابل توجیه است. آیه شریفه «لا یکلف الله نفساً إلا وسعها» که نظیر آن در مواضع دیگری در قرآن نیز وجود دارد (بقره/۲۳۳؛ انعام/۱۵۲؛ اعراف/۴۲؛ مؤمنون/۶۲)، از آیات کلیدی قرآن کریم است که در بسیاری از متون فقهی، کلامی و تفسیری مورد بحث قرار گرفته است. اغلب عالمان اسلامی خاستگاه قاعده تکلیف مالایطاق را آیه ۲۸۶ بقره دانسته‌اند. این آیه به‌وضوح بیان می‌کند که خداوند هیچ‌کس را به‌کاری بیشتر از توانایی او مکلف نمی‌کند. آرای فقها و متکلمان درباره امکان و امتناع، وقوع و عدم وقوع و حسن و قبح تکلیف مالایطاق، مختلف است. این مفهوم به‌ویژه در فقه اسلامی به‌عنوان قاعده‌ای بنیادین در زمینه تکالیف دینی و شرعی از سوی بسیاری از فقها و متکلمان از جمله امامیه و معتزله مورد پذیرش قرار گرفته است. علاوه بر آن سوالات متعددی پیرامون دایره و مفهوم دقیق واژه «وسع» مطرح است. آیا وسع و توانایی، مشتمل بر تمام قوا و قابلیت‌های جسمی، روحی، فکری انسان است یا صرفاً ظرفیت جسمی او مدنظر است. از سوی دیگر باید بررسی شود که مراد از تکلیف، تنها احکام شرعی و تکالیف دینی است یا این‌که این مفهوم ابعاد گسترده‌تری همچون وظایف اخلاقی، اجتماعی و حتی فکری انسان‌ها را نیز در بر می‌گیرد؟

این پژوهش به این مسئله پرداخته که اولاً انتساب تکلیف مالایطاق به خداوند از نظر امکان و امتناع یا حسن و قبح چگونه است و ثانیاً مفهوم وسع در آیه مذکور چیست و گستره مصادیق آن چگونه قابل تبیین است.

بررسی سوالات فوق، به‌ویژه با توجه به اختلاف دیدگاه‌های فقها در موضوع جواز یا عدم جواز «تکلیف خارج از وسع» از سوی خداوند و مفسران برجسته قرآن، اهمیت ویژه‌ای دارد. درباره گستره

معنایی «وسع»، تفسیرهای مختلفی از آیه فوق ارائه شده است. به این صورت که غالباً در تفاسیر فقهی، برخی از مفسران مانند جصاص «وسع» را تنها محدود به تکالیف شرعی و فقهی می‌بینند (جصاص، ۱۴۰۵، ۱/۱۱۲)، در حالی که برخی دیگر به این آیه در قالب مفهومی وسیع‌تری نگریسته و آن را به تمامی ابعاد زندگی انسانی، از جمله اخلاق، رفتار اجتماعی و حتی مسائل روان‌شناختی، جسمانی و فکری گسترش می‌دهند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد. این تفاوت دیدگاه‌ها نشان‌دهنده پیچیدگی و عمق مفهوم «وسع» است که نه تنها در فقه و کلام، بلکه در علوم انسانی و اجتماعی نیز کاربرد دارد. همچنین یکی از ضرورت‌های این مطالعه پرداختن به شبهات در باب عدالت الهی و تفاوت‌های جسمی، روانی و محیطی مکلفان است که آن را نیز مورد بررسی قرار داده است.

هدف این پژوهش، تبیین دقیق‌تر اصل تکلیف مالایطاق و نیز بررسی و واکاوی معناشناختی واژه «وسع» در آیه «لا یکلف الله نفساً إلا وسعها» است، با این رویکرد که آیا مفهوم «وسع» تنها به تکالیف شرعی و دینی محدود می‌شود یا سایر حوزه‌های انسانی را نیز در بر می‌گیرد. همچنین این مقاله سعی دارد با بررسی دیدگاه‌های مفسران برجسته قرآن و فقها، دایره دقیق مصادیق این مفهوم را روشن کرده و به بحث و تحلیل پیرامون کاربردهای گسترده‌تر آن در ساحت‌های اخلاقی، اجتماعی و انسانی پرداخته و نشان دهد که این قاعده چگونه می‌تواند در فهم بهتر تکالیف الهی و عدالت خداوند در زندگی بشر به کار گرفته شود. این مبحث نه تنها در راستای فهم قرآن کریم و اصول فقه اسلامی بلکه در ارتباط با مسائل اجتماعی و انسانی نیز دارای اهمیت و کاربرد است.

قاعده «تکلیف مالایطاق» از دیرباز در منابع کلامی، اصولی و فقهی مورد توجه قرار گرفته و اندیشمندان این حوزه‌ها، آرا و استدلال‌های متنوعی در این باره عرضه کرده‌اند. در منابع تفسیری نیز، ذیل آیات مرتبط با «تکلیف در حد وسع» به‌ویژه آیه ۲۸۶ سوره بقره، مباحث متعددی پیرامون این قاعده طرح شده است. افزون بر این، در منابع اصول فقه و قواعد فقهیه، به مناسبت مباحثی همچون تعریف اجتهاد و شرایط مجتهد، مباحث دقیقی درباره مفهوم وسع و سنجش گستره توانایی مکلفان مطرح گردیده است؛ چنان‌که آخوند خراسانی در کفایة الأصول، وسع مجتهد را در نیل به ظن معتبر،

شرط دانسته است (خراسانی، ۱۴۰۹، ۲/۴۶۰)، و شیخ انصاری در فرائد الأصول، اجتهاد را متوقف بر توانایی علمی استنباط احکام قلمداد کرده است (انصاری، ۱۴۱۵، ۳/۱). در همین راستا، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل برهان عدل الهی در امتناع تکلیف فراتر از طاقت در کلام امام رضا^(ع) و لوازم آن» به قلم فرامرز قراملکی و همکاران در فصلنامه فرهنگ رضوی، بهار ۱۴۰۲، شماره ۴۱ منتشر شده است. نویسندگان این مقاله، با تمرکز بر قاعده عدل الهی، براساس دو روایت منسوب به امام رضا^(ع)، به اثبات امتناع تکلیف مالایطاق پرداخته‌اند. همچنین، مقاله‌ای با عنوان «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: دعاوی التفلّت من التكاليف الشرعية» به قلم فادی عبداللطیف در وبسایت طریق الاسلام به زبان عربی منتشر شده که به تحلیل لغوی و تفسیری واژگان «التکلیف» و «الوسع» در قرآن کریم می‌پردازد. نویسنده در پژوهش مذکور به این نتیجه رسیده است که این واژگان در قرآن بدون معانی اصطلاحی خاص به‌کار رفته‌اند و از مفاهیم آن‌ها نمی‌توان برای توجیه عدول از تکالیف شرعی بهره برد. با وجود مباحث لغوی مفسران درباره واژه وسع، تاکنون پژوهش مستقلی که به تحلیل جامع این مفهوم از منظر معناشناسی قرآنی بپردازد، انجام نشده است.

۱. مفهوم وسع در قرآن

واژه «وسع» و مشتقات آن که عبارتند از: «وُسْعَهَا، واسع، سعه، موسع» جمعاً ۳۲ مرتبه در قرآن آمده است (فؤاد عبدالباقی، ۱۳۹۱). ماده وسع، دلالت دارد بر فراخی و گستردگی و نقطه مقابل آن تنگی و سختی است (ابن فارس، ۱۴۲۲، ۱۰۵۲). راغب می‌نویسد این واژه به معنای وسعت و فراخی است؛ خواه در مفهوم مکانی باشد مانند: «إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ» (عنکبوت/۵۶)، «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» (نساء/۹۷) و یا در مفهوم وضع و حال مانند: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ» (طلاق/۷). همچنین موسع در آیه «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ» (بقره/۲۳۶) به معنای توانگر و کسی است که در وسعت و فراخی نعمت باشد (راغب، ۱۴۲۲، ۵۳۸). راغب اصفهانی مفهوم این واژه در آیه «إِنَّا لَمَوْسِعُونَ» (ذاریات/۴۷) را مشابه آیه «الَّذِي اعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰) دانسته است یعنی خداوند فراخمند و

تواناست و به هر پدیده، آنچه را که سزاوار و لازم بوده عطا کرده است (راغب، ۱۴۲۲، ۵۳۸). و در آیات: «وسع كل شيء علما» (طه/۹۸) و «والله واسعٌ علیم» (بقره/۲۴۷) آنرا اشاره به وسعت و احاطه علم و قدرت الهی می‌داند (راغب، ۱۴۲۲، ۵۳۸). وی آیه مورد بحث مقاله یعنی: «لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» (بقره/ ۲۸۶) را چنین معنا می‌کند که خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه توانش، مکلف نمی‌کند. راغب اشاره می‌کند که برخی آیه را این‌گونه معنا کرده‌اند که خداوند تکلیف نمی‌کند کسی را مگر آنکه ثمره آن تکلیف، سعه و فراخی نعمت است (راغب، ۱۴۲۲، ۵۳۸). بنابر آنچه گفته شد، واژه «وسع» در قرآن به مفهوم فراخی و توان‌گری و در آیه مورد بحث به معنای توانایی و ظرفیت انسان است.

در اینجا لازم است توضیح داده شود که با آنکه دو واژه «وسع» و «طاقت» در ظاهر به معنای توانایی و ظرفیت تعبیر می‌شوند؛ اما بررسی کاربردهای قرآنی و تحلیل ریشه‌شناختی آن‌ها نشان می‌دهد که این دو واژه دلالت‌های متفاوتی دارند. ماده «طاقه» یعنی نهایت توانی که انسان برای تحمل مشقت و دشواری در انجام کاری از خود بروز می‌دهد (راغب، ۱۴۲۲، ۳۱۳). واژه «وسع» — چنان‌که گذشت — بیشتر به معنای گنجایش، ظرفیت درونی و امکان بالقوه در فرد است؛ نوعی استطاعت عام که به مقتضای خلقت و توان وجودی انسان بستگی دارد. در مقابل، «طاقت» ناظر به توان و تحمل فعلی و عینی در شرایط خاص است، یعنی آنچه شخص در وضعیت موجود، با توجه به عوامل محیطی و روحی، می‌تواند بر دوش بکشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ۲۳۱/۱۰). برای مثال، در آیه «لا یُکلفُ الله نفساً إلا وُسْعَها» (بقره/۲۸۶)، تکلیف الهی مبتنی بر وسع وجودی هر فرد قرار داده شده است، یعنی خداوند هیچ‌گاه امری را بر عهده انسان نمی‌گذارد که در خلقت و ظرفیت بالقوه‌اش نگنجیده باشد؛ اما در آیه «ربنا ولا تُحْمِلْنا ما لا طاقهَ لنا به» (بقره/۲۸۶)، مسئله از جنس دعا و تمناست و از خدا خواسته می‌شود چیزی بر ما تحمیل نشود که در حال حاضر طاقت آن‌را نداریم؛ ولو آنکه در وسع وجودی ما باشد. بنابراین، «وسع» به ظرفیتی درونی و فراگیر اشاره دارد که از سوی خداوند به بشر عطا شده، در حالی که «طاقت» ناظر به وضعیت عینی، و گاه محدود فرد در مواجهه با مشکلات و تکالیف است. این تمایز معنایی، فهم دقیق‌تر و لطیف‌تری از آیاتی که یکی از این دو واژه را به‌کار گرفته‌اند، ارائه می‌نماید.

و نشان می‌دهد که انتخاب واژه‌ها در قرآن تا چه اندازه دقیق و هدفمند بوده است. در همین راستا، در منابع اصولی و فقهی نیز به تفصیل درخصوص «وسع» و «طاقت» و رابطه آنها یا یکدیگر بحث شده است. به‌ویژه در کتاب الوافی به تحلیل مفهوم «وسع» و کاربرد آن در مباحث فقهی پرداخته شده است. در این کتاب به تبیین نحوه ارتباط این مفاهیم با قاعده «تکلیف مالایطاق» و تأثیر آن در استنباطات فقهی و اصولی پرداخته شده است (کاشانی، ۱۴۰۹، ۹۴).

همچنین با توجه به آیه «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ» (بقره/۱۸۴)، واژه «يُطِيقُونَهُ» به معنای «توانستن» یا «تحمل کردن» آمده است. برخلاف واژه «وسع»، که به ظرفیتی درونی و فراگیر اشاره دارد، «طاقت» در این آیه به معنای توانایی و قدرت عینی و فعلی انسان در تحمل فیزیکی و روانی عمل عبادت یا تکلیف خاص (در اینجا روزه) است. در واقع، «يُطِيقُونَهُ» به‌طور مشخص به وضعیتی اطلاق می‌شود که افراد در آن می‌توانند به‌طور جسمانی روزه را تحمل کنند؛ اما چون روزه برای آنان سخت است یا توانایی جسمانی آن‌را ندارند، به‌جای روزه گرفتن، فدیة مالی در نظر گرفته شده است. این تفاوت به وضوح نشان می‌دهد که در آیه مذکور «طاقت» بیشتر به معنای توان جسمانی و قابلیت تحمل فیزیکی است که در شرایط خاص ممکن است دچار محدودیت شود (راغب، ۱۴۲۲، ۳۱۴). در نتیجه واژه «طاقت» در این آیه به‌طور خاص به توانایی‌های فعلی و عینی انسان‌ها در شرایط خاص اشاره دارد؛ بر خلاف «وسع» که به توان بالقوه و ظرفیت کلی و درونی هر فرد مربوط است. براساس آنچه گفته شد، این پژوهش بر روی مفهوم وسع تمرکز دارد؛ زیرا تکلیف فراتر از وسع، به ناتوانی مطلق فرد اشاره دارد؛ اما تکلیف فراتر از طاقت بیشتر ناظر به دشواری و محدودیت در شرایط خاص است نه امور خارج از توانایی فرد مکلف.

۲. آرای مفسران درباره دایره مفهومی وسع در عبارت «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»

حال که مفهوم قاعده «تکلیف ما لایطاق» روشن شد، لازم است بررسی شود که دایره مفهومی و مصادیق وسع در آیه ۲۸۶ بقره چگونه قابل تبیین است. این واژه در سطوح مختلف معنایی و مصادیقی

به‌ویژه در زمینه‌های فقهی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و عقلانی قابل تحلیل است. سؤال این است که این قاعده ناظر به احکام و تکالیف شرعی مشخص در آئین اسلام و مجموعه واجبات و محرمات است یا سایر ساحات انسانی مانند حیطه اخلاقیات و مسائل اجتماعی و حوزه افکار و اندیشه‌ها را نیز در بر می‌گیرد. برخی از مفسران که ذیل آیه ۲۸۴ بقره قائل به نسخ هستند، این عبارت را ناسخ آیه مذکور برشمرده‌اند. امام شافعی در تفسیر احکام القرآن به نقل از عکرمه آورده است که مسلمانان پس از نزول آیه: «و إن تبدوا ما فی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله» (بقره/۲۸۴)، دچار یاس و نگرانی شده و گفتند که اگر خدا با ما چنین کند هلاک می‌شویم. ابن عباس در پاسخ عکرمه با اشاره به سبب نزول آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» مقصود از تکلیف را قول و عمل آدمی دانسته، نه نطق باطن که آدمی را بدان تسلطی نیست (شافعی، ۱۴۱۲، ۴۳/۱).

فخر رازی در تفسیر خود بر آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» می‌گوید که وسع به معنای «قوه» و «توان» است و شامل تمامی حوزه‌های انسانی می‌شود. او معتقد است که این آیه هیچ‌گونه محدودیتی برای احکام شرعی قائل نمی‌شود و وسیع‌تر از آن است که فقط به واجبات و محرمات دینی مربوط باشد. وسع به معنای توان و ظرفیت است که انسان‌ها در تمامی امور اعم از احکام شرعی، اخلاقی، اجتماعی و حتی فکری، از آن بهره‌مندند. بنابراین، آیه نشان می‌دهد که خداوند انسان‌ها را به هیچ‌کاری که از عهده آن برنیایند، تکلیف نمی‌کند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۱۶/۷-۱۱۸).

ابن کثیر نیز در تفسیر خود ذیل آیه ۲۸۶ بقره به شکل مفصل این موضوع را تحلیل و بررسی کرده و هرچند آن‌را به‌طور خاص در زمینه تکالیف شرعی دانسته است؛ اما با این حال، او بر این باور است که دایره وسع می‌تواند شامل وظایف اخلاقی و حتی مسائل اجتماعی نیز باشد؛ به‌ویژه زمانی که انسان در شرایط خاصی قرار دارد. «وسع» به معنی قدرت و توانایی است و این آیه نه تنها به مسائل شرعی بلکه به تمامی ساحات انسانی از جمله اخلاق و رفتار اجتماعی اشاره دارد. پس در هر حوزه‌ای که انسان قادر به انجام کاری نباشد، خداوند او را مکلف به انجام آن نخواهد کرد (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۱۱۶/۷-۱۱۸).

طبرسی ذیل آیه «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» می‌گوید: مفهوم وسع شامل همه بخش‌های زندگی انسان است و تنها به واجبات شرعی محدود نمی‌شود. او بر این عقیده است که هر انسانی در هر شرایطی و با هر توانمندی‌ای که دارد، از خداوند تنها تکالیفی می‌بیند که در حد توان او باشد، چه در حوزه دین و چه در سایر حوزه‌ها. «وسع» به معنای توانایی کامل در انجام امور است و این آیه هیچ‌گونه محدودیتی ندارد که فقط به احکام دینی تعلق داشته باشد. بلکه حتی در امور اخلاقی و اجتماعی نیز هر فرد به انجام امری تکلیف نمی‌شود مگر آنکه از عهده آن برآید (طبرسی، ۱۳۷۲، ۶۸۷/۲).

طبری در تفسیر خود بر آیه «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» تأکید می‌کند که وسع به معنای ظرفیت و توانایی است و این توانایی محدود به تکالیف شرعی نمی‌شود. او معتقد است که وسع ممکن است شامل هر نوع توانایی از جمله قابلیت‌های فکری، جسمی و اجتماعی انسان‌ها باشد. «وسع» به معنای قدرت و توان است و انسان‌ها در تمامی ساحت‌های زندگی خود به میزان توانایی‌شان تکلیف دارند، از جمله در مسائل فکری، اخلاقی، اجتماعی و حتی دینی. این آیه نشان‌دهنده حکمت و رحمت الهی است که در تمامی امور به انسان‌ها تکالیف متناسب با توان آن‌ها می‌دهد (طبری، ۱۴۱۲، ۱۰۳/۳).

برخی مفسران نیز با اشاره به قرائن متصل لفظی و سیاق آیات، مقصود از وسع را مجموعه تاب و توان آدمی و ظرفیت‌های گوناگون او دانسته‌اند (کرمی، ۱۴۰۲، ۳۷۵/۱).

طباطبایی نیز به تحلیل مفهوم «وسع» در آیه «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» پرداخته و به‌طور خاص به گستره این مفهوم اشاره کرده است. از نظر وی مفهوم «وسع» صرفاً به توانایی‌های فیزیکی یا قدرت انجام تکالیف شرعی محدود نمی‌شود، بلکه این واژه به تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های انسانی در ابعاد مختلف اشاره دارد. وی بر این نکته تأکید کرده که خداوند از انسان‌ها خواسته‌های متناسب با ظرفیت‌ها و توانایی‌های آنها دارد که شامل تفاوت‌های فردی در ابعاد مختلف می‌شود. طباطبایی می‌گوید: آیه شریفه در حقیقت اشاره به این دارد که تکلیف خداوند بر انسان‌ها متناسب با ظرفیت‌ها و

توانمندی‌های مختلف آنها است. این توانمندی‌ها محدود به قدرت جسمانی نیست، بلکه شامل تمامی ظرفیت‌ها از جمله ظرفیت عقلانی، روحی، اخلاقی و اجتماعی نیز می‌شود. بنابراین، هر فرد به اندازه وسع و توانایی‌های خاص خود، مسئولیت و تکالیفی بر دوش دارد و به همان اندازه مسئول است (طباطبایی، ۱۳۹۹، ۳۲۹/۱). او در ادامه می‌افزاید که: تکالیف خداوند به گونه‌ای است که هیچ فردی بیشتر از توان و ظرفیت خود موظف به انجام کاری نمی‌شود و این ظرفیت در هر فرد متفاوت است. این تفاوت‌ها می‌تواند ناشی از شرایط فکری، اقتصادی، اجتماعی، روحی و حتی فرهنگی انسان‌ها باشد (طباطبایی، ۱۳۹۹، ۶۸۴/۲).

بر این اساس مفهوم «وسع» در قرآن فراتر از یک مفهوم مجرد است و به‌طور گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف زندگی انسانی به‌ویژه در امور دینی، اخلاقی، اجتماعی و عقلانی کاربرد دارد. مفسران از جمله فخر رازی، طبری، طباطبایی و دیگران در تفسیر آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» به این نکته تأکید دارند که مفهوم «وسع» در این آیه تنها به توانایی‌های جسمانی محدود نمی‌شود، بلکه به تمامی ابعاد انسانی اعم از عقلانی، اخلاقی و اجتماعی اشاره دارد. این مفهوم به نوعی معیاری برای اعمال عدالت الهی است که در آن، هر فرد براساس شرایط خاص خود، تکالیف مناسب با توانش دریافت می‌کند. آنان تأکید دارند که وسع به‌عنوان یک معیار برای تکلیف، در واقع نشان‌دهنده ظرفیت‌های مختلف انسانی است که در هر فرد به‌نحو خاصی وجود دارد. این ظرفیت‌ها در افراد مختلف، بسته به ویژگی‌های جسمانی، فکری، روانی و اجتماعی متفاوت است؛ لذا مفهوم وسع به‌طور فراگیرتری در نظر گرفته می‌شود که شامل تمامی ابعاد و ساحت‌های انسانی است و محدود به تکالیف شرعی و فقهی نیست.

۳. مفهوم قاعده تکلیف مالایطاق

تکلیف مصدر باب تفعیل از ریشه «کلف» در لغت به معنای سختی و در اصطلاح، واجب گردانیدن یک امر الهی است که برخاسته از احکام و خطاب‌های شرعی مانند وجوب نماز یا حرمت شرب خمر و سایر اوامر و زواجر الهی می‌باشد و «ما لا یطاق» به معنای هر آن چیزی است که خارج از توان و

طاقت انسان باشد. عبارت «تکلیف مالایطاق» اصطلاحی است کلامی — فقهی و به معنای واجب کردن تکلیف یا تکالیفی از طرف خداوند بر مکلف به نحوی که فراتر از توانایی فرد باشد. در مورد تعریف قاعده «تکلیف مالایطاق» صاحب نظران فقه اسلامی، این قاعده را به عنوان یک بنیان اساسی در فهم تکالیف دینی و اخلاقی مطرح کرده اند. شیخ طوسی قاعده «تکلیف مالایطاق» را به این صورت تعریف می کند: «تکلیف مالایطاق یعنی تکلیف به عملی که از عهده انسان بر نمی آید و او قادر به انجام آن نیست (طوسی، ۱۴۰۷، ۲۰/۶). علامه حلی می گوید: «تکلیف مالایطاق به این معنا است که انسان به انجام امری مکلف نخواهد شد که از قدرت او خارج باشد» (حلی، ۱۴۱۳، ۴۵). قاضی عبدالجبار در کتاب المغنی، قاعده «تکلیف مالایطاق» را چنین تعریف می کند: «تکلیف مالایطاق یعنی تکلیف به امری که از توان انسان خارج باشد. امتناع این مسئله مطابق با اصل عدالت الهی است (قاضی عبدالجبار، بی تا، ۲۳۴/۵). نظیر همین تعریف را فخر رازی نیز بیان کرده است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۸۷/۲).

در علم اصول فقه، این قاعده به عنوان یکی از اصول ابتدایی در فقه اسلامی مطرح است و در کتاب های اصول فقه به طور جدی بررسی شده است. شهید اول قاعده «تکلیف مالایطاق» را به این صورت شرح می دهد: خداوند انسان ها را به کاری که از عهده آنها خارج باشد، مکلف نمی کند و این قاعده به طور کلی در تمامی احکام شرعی جاری است (شهید اول، ۱۴۱۹، ۱۱۲/۱). همچنین شیخ انصاری و شهید اول آورده اند: «این قاعده به معنای این است که در هر شریطی تکلیف به انجام کاری که انسان قادر به انجام آن نیست محال است و این را می توان از اصول اولیه فقه و ناشی از عدالت الهی دانست» (شیخ انصاری، ۱۴۰۰، ۷۸/۱؛ شهید اول، ۱۴۱۹، ۱۱۲/۱). برخی از مفسران با اشاره به آیه «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (بقره/۱۸۵)، عبارت لا یكلف الله نفسا الا وسعها، را ناظر بر امتناع تکلیف خارج از وسع دانسته اند (کاشانی، بی تا، ۱۶۲/۲).

درباره جواز یا عدم جواز چنین تکالیفی، آرای عالمان اسلامی متفاوت است. هرچند در باب دلایل بروز این اختلافات در آراء، عوامل متعددی از قبیل مبانی فقهی عالمان و نیز پیش‌فرض‌های آنان در شکل‌گیری مبانی و استنباط‌های فقهی نقش داشته است. مقصود از پیش‌فرض‌های فقهی، نگرش کلی و جامع فقیه به شریعت و مبانی و مقاصد آن و انتظاراتی است که وی از شریعت و احکام آن دارد. مواردی از قبیل شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، دایره اطلاعات و آگاهی‌های فقیه و نیز ویژگی‌های روانی و محیطی (ضیایی، ۱۴۰۳، ۱-۲۶؛ حفیدی، ۱۴۰۲، ۱۳۱)؛ لذا برخی مانند اشاعره براساس مجموعه‌ای از استنادات نقلی و استدلال‌های عقلی آن‌را مجاز دانسته و برخی دیگر مانند معتزله و امامیه آن‌را نادرست شمرده و مبتنی بر استنادات و استدلال‌های خود، انتسابش به خداوند را قبیح و نادرست دانسته‌اند.

۴-۱. آرای کلامی امامیه درباره «تکلیف ما لا یطاق» و آثار فقهی آن

در فقه امامیه، قاعده «تکلیف ما لا یطاق» یکی از اصول اساسی است که در موارد مختلف فقهی و کلامی مورد توجه قرار گرفته است. (مظفر، ۲۰۰۴، ۱۵۰/۱). این قاعده براساس آیه «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» (بقره/۲۸۶) تأسیس شده است. امامیه این قاعده را یک اصل فقهی و کلامی می‌دانند که برای محدود کردن تکالیف دینی به ظرفیت‌های انسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طباطبایی آیه «لا یكلف الله نفسا إلا وسعها» (بقره/ ۲۸۶) را از جمله آیات معروفی می‌داند که این قاعده مبتنی بر آن تأسیس شده است در تفسیرهای امامیه، این آیه به‌عنوان پایه و مبنای اصلی قاعده «تکلیف ما لا یطاق» شناخته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۹، ۴۴۴/۲). وی در تفسیر این آیه می‌گوید: «خداوند حکیم است و هیچ دستوری جز آنکه منطبق با مصلحت و توان انسان باشد صادر نمی‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۹، ۴۴۴/۲). فقهای امامیه در منابع مختلف فقهی خود این قاعده را مورد تأیید قرار داده‌اند. از جمله شیخ طوسی در «التهذیب» — که به روایات فقهی اختصاص دارد و در واقع شرحی است بر رساله فقهی استادش شیخ مفید، یعنی «المقنعه» — این قاعده را از اصول مسلم فقه امامیه دانسته و در شرح آن آورده است که این قاعده در فقه امامیه به‌عنوان یک اصل برای تسهیل اجرای احکام و

تکالیف دینی در نظر گرفته شده است (طوسی، ۱۴۰۷، ۲۰/۶). وی اشاره می‌کند که هیچ فقیه و متکلمی نمی‌تواند چیزی را بر انسان تحمیل کند که در عمل از عهده آن برنمی‌آید؛ چراکه این برخلاف حکمت الهی است (طوسی، ۱۴۰۷، ۲۰/۶). ضمن آنکه نظیر همین سخن را وی در المبسوط نیز بیان کرده است (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۲۴/۱). از طرفی اغلب متکلمان امامیه، براساس مسئله حسن و قبح عقلی، تکلیف خارج از وسیع را امر قبیح دانسته و به دلیل عدم امکان صدور امر قبیح از سوی خداوند، آن را ممتنع دانسته‌اند (حلی، ۱۴۰، ۷۱؛ سیوری حلی، ۱۳۹۷، ۳۸۶-۳۸۷). علامه حلی نیز تأکید می‌کند که قاعده «تکلیف در حد وسیع» یکی از قواعدی است که در شریعت اسلامی پذیرفته شده است و براساس این قاعده، خداوند از انسان‌ها نمی‌خواهد که کاری فراتر از توانشان انجام دهند (حلی، ۱۴۱۳، ۴۵). همچنین امام خمینی در کتاب فقهی خود «تحریر الوسیله» به طور روشن اشاره کرده که در صورت عدم توانایی انسان در انجام تکلیفی خاص، تکلیف از دوش او برداشته می‌شود (خمینی (امام)، ۱۳۷۹، ۱/۲۲۷). متکلمان از جمله آخوند خراسانی نیز به بررسی قاعده «تکلیف مالایطاق» پرداخته و ممتنع بودن آن را جزء اصول کلامی امامیه دانسته است. وی به این نکته اشاره کرده که چنین وضعیتی مستلزم ظلم است و خداوند هیچ کس را به ظلم تکلیف نمی‌کند (خراسانی، ۱۴۰۹، ۱۲۰). صاحب تفسیر گازر نیز ضمن نقل سخنی از سفیان عیینه با تأکید بر مسئله عدالت، بر ممتنع بودن تکلیف خارج از طاقت استدلال کرده است (جرجانی، ۱۳۷۸، ۳۸۰/۱). در تفاسیر کلامی دیگر به این موضوع اشاراتی شده است از جمله بلاغی ذیل آیه مورد بحث، از زاویه‌ای دیگر یعنی «عبث بودن» تکلیف خارج از وسیع، صدور آن را از خدای متعال نفی کرده است (بلاغی، بی تا، ۲۵۲/۱).

بنابر آنچه گفته شد قاعده «تکلیف مالایطاق» و مجاز نبودن آن در فقه امامیه به عنوان یک اصل کلی پذیرفته شده است. این قاعده علاوه بر قرآن در بسیاری از متون فقهی، کلامی و تفسیری امامیه مورد تأکید قرار گرفته و برای تبیین اصول فقهی و در استنباط‌های فقها به عنوان یک مبنا به کار گرفته

می‌شود و فقهای امامیه در منابع مختلف فقهی و کلامی خود قاعده تکلیف در حد و وسع را پذیرفته و بدان تاکید ورزیده‌اند.

۲-۴. آرای کلامی اشاعره درباره «تکلیف ما لا یطاق» و آثار فقهی آن

دیدگاه اشاعره نسبت به این موضوع با دیدگاه امامیه تفاوت‌هایی دارد. اشاعره برخلاف امامیه به‌طور کلی بر این عقیده‌اند که خداوند به‌دلیل صفات علم، قدرت و اراده، قادر است هر چیزی را حتی آنچه که برای انسان‌ها غیرممکن است به آن‌ها تکلیف کند (شهرستانی، ۱۴۲۱، ۱/۱۰۶). هرچند با بررسی منابع روشن می‌شود که در فقه و کلام اشاعره، بحث «تکلیف ما لا یطاق» به‌طور صریح به اندازه فقه امامیه مطرح نشده است.

اشاعره معتقدند که هیچ‌گونه مانعی برای تکلیف به کارهایی که انسان‌ها قادر به انجام آن‌ها نیستند، وجود ندارد و هیچ چیزی نمی‌تواند با عنوان محال (غیرممکن) در اراده خداوند راه یابد. به عبارت دیگر، برای خداوند هیچ محدودیتی در ایجاب و تکلیف وجود ندارد و او می‌تواند انسان‌ها را به هر امری، حتی امری که ظاهراً غیرممکن است، موظف کند. بنابراین، برخلاف امامیه که قاعده مجاز نبودن «تکلیف ما لا یطاق» را جزء اصول فقهی و کلامی خود می‌دانند، به‌نظر می‌رسد که اشاعره به این قاعده اعتقادی ندارند و چنین تفسیری از آیات قرآن و دستورات دینی را نمی‌پذیرند (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۴/۲۹۶؛ طبرانی، ۲۰۰۸، ۱/۵۱۴؛ نیشابوری، ۱۴۲۳، ۱۰۰-۱۰۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ۲/۵۷۷). اشاعره در بیان دیدگاه‌های خود استدلال‌هایی به شرح زیر ارائه داده‌اند که بررسی دقیق آن نشان می‌دهد که مقصود اشاعره، مجاز شمردن تکلیف ما لا یطاق — به‌شکل بلاقید — نیست و استدلال آنان ناظر به مفهوم دیگری است.

۱-۲-۴. استدلال به قدرت مطلق خداوند: اشاعره به قدرت مطلقه خداوند استناد جسته و آن‌را

دلیلی بر جواز تکلیف ما لا یطاق دانسته‌اند. از جمله عبدالقاهر بغدادی بیان می‌دارد که خداوند قادر مطلق است و قدرت از صفات ذاتی خداست و هیچ چیزی از قدرت او خارج نیست در نتیجه هیچ‌گونه محدودیتی در اراده خداوند از جمله در مکلف کردن عباد وجود ندارد. حتی اگر آن تکلیف خارج از

ظرفیت انسان‌ها باشد (بغدادی، ۱۹۷۷، ۱۸۹). در شرح دقیق‌تر دیدگاه اشاعره باید گفت، در حقیقت میان «امکان وقوع» و «وقوع بالفعل» تمایزی اساسی وجود دارد که در مباحث کلامی و اصولی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. به‌عنوان مثال، در آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء/۴۸)، این پرسش مطرح می‌شود که آیا عدم مغفرت در شرک به این معناست که خداوند از لحاظ ذاتی قادر به آمرزش چنین گناهی نیست، یا این‌که این امر از حیث اراده الهی ممتنع است؟ اشاعره، براساس مبانی خاص خود در باب قدرت الهی، به‌وضوح میان قدرت ذاتی خداوند و فعل ارادی او تفاوت قائل شده‌اند. به بیان دیگر، آنان معتقدند که قدرت الهی شامل همه امور ممکن است؛ اما این بدان معنا نیست که هر چیزی که قدرت بر آن تعلق می‌گیرد، ضرورتاً در عالم واقع نیز تحقق یابد. این تفکیک در بحث «تکلیف ما لا یطاق» نیز به‌روشنی مطرح شده است. اشاعره بر این باورند که خداوند می‌تواند انسان را مکلف به امری فراتر از توان او سازد؛ اما در واقع چنین امری رخ نمی‌دهد (به فعلیت در نمی‌آید). این دیدگاه را می‌توان در آثار اصولی و کلامی آنان یافت. به‌عنوان نمونه، تاج‌الدین سبکی، در مبحث تکلیف ما لا یطاق، به بیان آرای اصولیان پرداخته و دیدگاه‌های مختلفی را درباره امکان و وقوع این مسئله بررسی کرده و عطار شافعی در حاشیه خود بر شرح جلال محلی به توضیح آن پرداخته است (عطار ۱۲۵۰، ۷۲-۲۶۹). بر این اساس، آنان به روشنی نشان داده‌اند که قدرت الهی به هر امری تعلق می‌گیرد؛ اما این تعلق به معنای وقوع خارجی آن نیست. این تمایز، نه تنها در مسائل الهیاتی بلکه در سایر مباحث اصولی و فقهی نیز کاربردهای گسترده‌ای دارد.

۲-۲-۴. استدلال مبتنی بر جبرگرایی: اشاعره معتقدند که انسان‌ها هیچ آزادی ارادی برای انتخاب اعمال خود ندارند. بنابراین، اگر خداوند کسی را به‌کاری موظف کند که از عهده او بر نمی‌آید، این در قاموس قدرت خداوند و مبتنی بر اراده او است و در صورت تحقق چنین اراده‌ای، بلافاصله توانایی انجام آن نیز در بندگان ایجاد می‌شود (ابن فورک، ۱۹۸۷، ۴۱/۱-۴۲). علاوه بر این در برخی کتاب‌های کلامی و فقهی اشاعره، به این موضوع تصریح شده است. از جمله ابوالحسن اشعری در کتاب

«مقالات الاسلامیین» بیان می‌کند که هیچ محدودیتی برای تکالیف خداوند وجود ندارد؛ چراکه اراده خداوند بر تمام امور حاکم است و او می‌تواند هر کاری را به انسان‌ها تکلیف کند، حتی اگر آن تکلیف برای آنان غیرممکن باشد (اشعری ۱۴۰۰، ۱/۱۶۹). غزالی در کتاب «المستصفی» این بحث را مطرح کرده و می‌گوید که خداوند می‌تواند انسان‌ها را به انجام کارهایی که از عهده آنها برنمی‌آید، موظف کند؛ زیرا هیچ چیزی خارج از قدرت خداوند نیست (غزالی، بی‌تا، ۲/۱۰۲).

براساس آنچه گفته شد در کلام اشاعره، نظریه «تکلیف مالایطاق» وجود ندارد. آنها بر این باورند که خداوند قادر است به هر چیزی تکلیف کند، حتی اگر آن کار برای انسان‌ها غیرممکن به نظر برسد. این دیدگاه بیشتر بر پایه اعتقاد به قدرت مطلق خداوند و نظریه جبر استوار است. در باب قدرت مطلق خداوند، امامیه و معتزله امتناع تکلیف مالایطاق را در تنافی با قدرت مطلق خداوند ندانسته و این استدلال را مردود شمرده‌اند (مکی بن حموش، ۱۴۲۹، ۱/۹۴۱)؛ اما اشاعره هیچ‌گونه محدودیتی برای اراده و قدرت خداوند قائل نیستند و معتقدند که هیچ کاری از نظر خداوند غیرممکن نیست. در تحلیل دقیق‌تر دیدگاه اشاعره، جلال‌الدین محلی در شرح خود بر کتاب سبکی ضمن ارائه بحثی مفصل، با تفکیک بین تکلیف به «ممتنع بالذات» یعنی چیزی که ذاتاً محال است (مانند جمع بین سیاهی و سفیدی) و «ممتنع بالغیر» (مانند راه رفتن شخص فلج) بر این مطلب تأکید دارد که سخن اشاعره دائر بر امکان تکلیف مالایطاق در ناحیه ممتنع بالغیر است؛ مانند ایمان ابولهب و سایر مصادیق آن؛ به این صورت که در عین حالی که مکلف به ایمان آوردن هستند؛ اما به دلیل سوره مسد با علم خداوند، عدم ایمانشان مسجل است؛ لذا در این مورد، تکلیف ابولهب به ایمان آوردن، تکلیف به امر ممتنع بالغیر است که واقع شده، نه بالذات (عطار ۱۲۵۰: ۲۷۳/۱).

وی در ادامه استدلال خود اضافه می‌کند که: اگر مقصود از تکلیف، طلب فعلی ناممکن باشد، صدور چنین تکلیفی از ناحیه عالمی که می‌داند وقوع آن ممکن نیست، محال است؛ اما اگر مقصود، صرف صدور صیغه امر باشد — نه طلب واقعی — مانند: «کنونا قرده خاسئین» (بقره / ۶۵)، که به معنای امر نیست بلکه خبر در مقام انشاء است، وقوع چنین امری ممتنع نیست (عطار، ۱۲۵۰، ۲/۲۷۱).

۴-۳. آرای کلامی معتزله درباره «تکلیف ما لا یطاق» و آثار فقهی آن

درباره قاعده «تکلیف مالایطاق»، باید گفت که آرای معتزله به طور کلی با دیدگاه‌های اشاعره تفاوت‌های اساسی دارد. معتزله به شدت به مفهوم عدالت الهی تأکید دارند و می‌گویند که تکالیف الهی باید با توانایی‌های انسان هم‌خوانی داشته باشد. آنان معتقدند که عدالت الهی اقتضا می‌کند که خداوند هیچ‌گاه انسان را به انجام کاری که از عهده‌اش خارج است مکلف نمی‌کند. معتزله برای اثبات این قاعده به دلایل مختلفی اشاره کرده‌اند که بر پایه عدالت الهی و عقلانیت دینی استوار است که در ادامه بدانها پرداخته می‌شود:

۴-۳-۱. عدالت الهی: معتزله عموماً بر عدالت الهی تأکید دارند و عدالت را از صفات ذاتی خداوند می‌دانند. اساس دیدگاه معتزله در این زمینه، به عنوان بخشی از نظریه عدالت الهی مطرح می‌شود، به این معنا که اگر خداوند تکلیفی را به انسان‌ها محول کند که از عهده آن برنیايند، این به معنای بی‌عدالتی و ظلم خواهد بود و بر همه مسلم است که خداوند هیچ‌گاه ظلم نمی‌کند؛ لذا تکلیف مالایطاق به دلیل نقض عدالت الهی غیرممکن است (شهرستانی، ۱۴۲۱، ۵۶/۱).

۴-۳-۲. نفی جبر: معتزله به اختیار انسان معتقد و بر آن تصریح دارند؛ آنان بر این باورند که انسان‌ها اراده آزاد دارند و می‌توانند اختیار انجام اعمال خود را داشته باشند. بنابراین، خداوند نمی‌تواند کسی را به انجام کاری که از عهده او خارج است مجبور کند. این باور می‌تواند به جبر تعبیر شود و اصل آزادی اراده انسان را نقض کند که معتزله کاملاً با آن مخالف‌اند (جبایی، ۱۴۱۱، ۳۰۱).

۴-۳-۳. استناد به عقل: معتزله به عقل به عنوان یکی از منابع اصلی فهم دین تأکید دارند. نگرش خاص معتزله به عقل به خصوص در اندیشه‌های قاضی عبدالجبار جلوه می‌کند. وی از بزرگ‌ترین متکلمان معتزلی بود و در آثارش بارها بر توانایی و استقلال عقل در تشخیص حسن و قبح اعمال و درک مفاهیم دینی تأکید کرده است. در المغنی، او به تفصیل درباره استقلال عقل در شناخت اصول دین و مسائل اخلاقی بحث می‌کند (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ۲۲/۱). از نظر آنان، عقل انسان به طور مستقل

از وحی، قادر است درک کند که تکلیف مالایطاق امری نادرست است. عقل انسان درک می‌کند که خداوند هیچ‌گاه نمی‌تواند فردی را به چیزی تکلیف کند که برای او غیرممکن باشد، این عقیده به‌ویژه در آرای آن‌ها در مورد اخلاقیات و عدالت الهی برجسته است (زمخشری، ۱۴۰۷، ۳۳۲/۱).

۴-۳-۴. استناد به قرآن: در تقریر این دیدگاه، آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» (بقره / ۲۸۶) به‌طور ویژه در نظریه معتزله از اهمیت بالایی برخوردار است. آنان این آیه را دلیلی قوی برای پذیرش قاعده «تکلیف مالایطاق» می‌دانند. این آیه به وضوح بر امتناع چنین تکالیفی اشاره دارد. از این جهت، معتزله این آیه را به‌عنوان تأکیدی بر عدالت الهی و معقول بودن تکالیف الهی برشمرده‌اند. جبایی هم در آثار خود و هم در شرح آثارش به این آیه اشاره کرده و آنرا تأیید کننده قاعده «تکلیف مالایطاق» می‌داند؛ به این معنا که تکلیف به چیزی که از عهده انسان خارج است نمی‌تواند از سوی خداوند صورت پذیرد؛ چراکه به‌عنوان ظلم تلقی می‌شود (جبایی، ۱۴۱۱، ۳۰۰؛ جبایی، ۱۴۱۵، ۳۲۳/۱). همچنین برخی از متکلمان بزرگ معتزله در آثار خود به‌طور مستقیم به قاعده تکلیف مالایطاق پرداخته‌اند. آنان به این قاعده به‌عنوان یک اصل اساسی در کلام اسلامی اشاره کرده و آنرا با عدل الهی پیوند می‌زنند. قاضی عبدالجبار در المغنی به وضوح بیان کرده که این قاعده از اصول مسلم معتزله است (قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ۲۳۴/۵).

بر این اساس علاوه بر امامیه، معتزله نیز به‌طور قاطع، قاعده «تکلیف مالایطاق» و امتناع آنرا قبول دارند و آنرا براساس اصول عدالت الهی و آزادی اراده انسانی توجیه می‌کنند. از نظر آنان، چنین تکالیفی در تعارض با عدالت الهی است. آنان این قاعده را منطبق با آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» دانسته و با افزودن دلایل عقلی و فلسفی خود بر آن صحه گذارده‌اند.

۴. نقد و تحلیل و جمع‌بندی مباحث

عبارت «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» که بخشی از آیه پایانی سوره بقره است و در آیات دیگری نیز مشابه آن دیده می‌شود (بقره/۲۳۳؛ انعام/۱۵۲؛ اعراف/۴۲ و مؤمنون/۶۲)، از کلیدی‌ترین آیات قرآن در باب مبانی فقه و کلام اسلامی است. این آیه به‌شکل خاصی در مباحث مربوط به عدالت الهی

و حدود تکلیف انسان‌ها مورد استناد قرار گرفته است. نسبت دادن تکلیف مالایطاق به خداوند، به اصل اصیل عدالت الهی خدشه وارد می‌کند. از این‌رو، بسیاری از متکلمان از جمله امامیه و معتزله با استناد به ادله عقلی و نقلی و به‌ویژه با توجه به اصل عدالت الهی، آن‌را مردود دانسته و بر نادرستی آن تأکید کرده‌اند. در پاسخ به استدلال موافقان تکلیف مالایطاق که بر قدرت نامحدود الهی تکیه دارند، می‌توان گفت که قدرت الهی در صورتی که عدالتش را مخدوش کند، اساساً به ذات خداوند تعلق نمی‌گیرد؛ از طرفی میان «امکان وقوع» و «وقوع بالفعل» تمایزی اساسی وجود دارد به این معنا که اشاعره مبتنی بر قدرت نامحدود الهی، صرفاً امکان وقوع آن‌را از ناحیه خداوند منتفی ندانسته‌اند و بر وقوع و فعلیت چنین اراده‌ای باور ندارند و میان قدرت ذاتی خداوند و فعل ارادی او تفاوت قائل شده‌اند. به بیان دیگر، آنان معتقدند که قدرت نامحدود خدا چنین نیست که هر چیزی که قدرت بر آن تعلق می‌گیرد، ضرورتاً در عالم واقع نیز تحقق یابد. این تفکیک در بحث «تکلیف ما لا یطاق» نیز به‌روشنی مطرح شده است. اشاعره بر این باورند که خداوند می‌تواند انسان را مکلف به امری فراتر از توان او سازد؛ اما در واقع چنین حالتی رخ نمی‌دهد و به فعلیت در نمی‌آید؛ لذا این سخن که خداوند نمی‌تواند فراتر از توان، عباد را به تکلیف مأمور کند، تعارضی با قدرت مطلق او ندارد؛ زیرا قدرت خداوند در دایره عدالتش تعریف و شناخته می‌شود و او به احدی ظلم نمی‌کند. چنان‌که فرمود: «و لا یظلم ربک أحداً» (کهف/۴۹). از طرفی اشاعره با تفکیک بین محال ذاتی و محال بالغیر، صدور اولی را از ناحیه خداوند غیرممکن دانسته و امر به ممتنع بالغیر (مانند ایمان ابولهب) را مجاز برشمرده‌اند. همچنین، از آنجا که تکلیف فراتر از وسع، امری عبث به‌شمار می‌رود، بسیاری از اندیشمندان انتساب آن‌را به خداوند نادرست دانسته‌اند. همچنین در اینجا لازم است دو نکته مورد توجه قرار گیرد:

نکته اول این‌که مفهوم «وسع» و تأثیر آن بر احکام — چنان‌که گذشت — به نوعی تشکیکی و غیرمنضبط به‌نظر می‌رسد. برای شرح بیشتر آن باید گفت تحلیل معناشناختی واژه «وسع» در این آیه نشان می‌دهد که این واژه از نظر مفهومی دارای مراتب و گستره‌ای متفاوت است. به عبارت دیگر، وسع

امری مشکک و تابع شرایط فردی، اجتماعی و موقعیتی انسان‌ها است. این امر می‌تواند این سؤال را مطرح کند که اگر «وسع» به‌عنوان یک مبنای اساسی مدنظر قرار گیرد، آیا منجر به عدم انضباط در احکام شرعی و شخصی‌سازی آن‌ها نمی‌شود؟ به‌ویژه که انسان‌ها دارای ظرفیت‌های گوناگون از نظر توانایی‌های جسمانی، ذهنی، فکری و عاطفی هستند. آیا این تفاوت‌ها باعث نمی‌شود که احکام شرعی از حالت کلی و الزام‌آور خارج شده و دچار نوعی نسبیت در اجرا شوند؟ این پرسش‌ها در مباحث اصول فقه نیز مطرح بوده و برخی اصولیان بر ضرورت تبیین دقیق و قاعده‌مند این مفهوم تأکید کرده‌اند تا از تشتت در استنباط‌های فقهی جلوگیری شود.

نکته دوم به تأثیر تفاسیر مختلف از «وسع» بر دیدگاه‌های فقهی مربوط می‌شود؛ با توجه به این‌که وسع به‌عنوان مبنای تکلیف الهی در نظر گرفته شده است، تفاسیر گوناگون از آن تأثیر مستقیمی بر دیدگاه‌های فقهی دارند. برخی از فقها وسع را به معنای حداقل توانایی مکلف دانسته و از آن در جهت تسهیل تکالیف شرعی بهره برده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۴۲/۸؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۳۰۷/۲). در برابر، برخی دیگر معتقدند که وسع تنها ناظر به توانایی جسمانی نیست، بلکه شامل جنبه‌های روحی، اقتصادی و حتی اجتماعی نیز می‌شود (ابن حزم، ۱۴۰۵، ۲۸۵/۳؛ سبکی، ۱۴۱۱، ۱۳۴/۱)؛ بنابراین، این اختلاف تفسیری بر حوزه‌هایی مانند اجبار یا اختیار در تکالیف شرعی، حدود مسئولیت‌ها و حتی مسائلی چون اضطرار و حرج تأثیرگذار بوده است. در این زمینه، مراجعه به آرای اصولیان و فقه‌های برجسته ضروری است. به‌ویژه در کتاب «جمع الجوامع» اثر سبکی و شرح آن که توسط جلال‌الدین محلی انجام شده، مباحث اصولی مرتبط با وسع، مورد بررسی قرار گرفته که می‌تواند در تبیین دقیق‌تر این مفهوم و جلوگیری از برداشت‌های ناصحیح مؤثر باشد. با بررسی این منابع، می‌توان نشان داد که چگونه فقها تلاش کرده‌اند مفهوم «وسع» را در چارچوبی مشخص و قابل استنباط بگنجانند تا از بروز چالش‌های احتمالی در اجرای احکام شرعی جلوگیری شود. بررسی مفهوم «وسع» در آیه مذکور نشان می‌دهد که این واژه دربردارنده معانی گسترده‌ای است که می‌تواند در تفسیر تکالیف شرعی و تعیین مسئولیت‌های دینی مؤثر باشد. با این حال، از آنجا که وسع مفهومی تشکیکی است، باید دقت شود که

به نحوی تفسیر نگردد که موجب عدم انضباط در احکام شرعی شود. از سوی دیگر، اختلاف تفاسیر درباره وسع در میان فقها تأثیر مستقیمی بر احکام فقهی داشته و این امر اهمیت مراجعه به منابع اصولی معتبر را دوچندان می‌کند؛ لذا توجه به این ظرایف می‌تواند در ارائه درک بهتری از دیدگاه‌های اصولی درباره مفهوم وسع و نقش آن در استنباط احکام شرعی مؤثر باشد.

علاوه بر آنچه گفته شد، قرار گرفتن در شرایط اضطرار و اکراه نیز در اتساع مفهومی وسع نقش دارد. قاعده اضطرار که مستفاد از آیه «فَمِنْ اضْطُرٍّ غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره / ۱۷۳) است به این معناست که در شرایط اضطراری، انجام برخی اعمال حرام مجاز شمرده شده است؛ زیرا مکلف توان پرهیز از آن را ندارد. این مفهوم در قاعده اضطرار (الضرورات تبیح المحظورات) تجلی یافته است (حلی، ۱۴۱۳، ۳/۳۳۴). مطابق تعریف امام شافعی اکراه آن است که شخصی اسیر دست کسی شود که قادر بر مخالفت با او نباشد؛ خواه سلطان، سارق یا هر غلبه کننده‌ای باشد و شخص مکروه هراس داشته باشد که اگر مخالفت ورزد، مورد ضرب شدید یا بالاتر از آن قرار گرفته یا کشته می‌شود (شافعی، ۱۴۲۴، ۳/۲۳۶). همچنین این مبحث به عناوینی مانند شهادت و مباحث مالی نیز توسعه می‌یابد که تفصیل آنها مجال دیگری را می‌طلبد.

۵. نتایج

یافته‌های پژوهش به شرح زیر است:

۱. متکلمان و فقهای امامیه و معتزله با استدلال‌های عقلی و استناد به آیات و نیز استدلال‌های کلامی، تکلیف مالایطاق را قبیح و انتساب آن به خداوند را نادرست دانسته‌اند. دیدگاه اشاعره نیز ضمن تأکید بر قدرت نامحدود خداوند، ناظر به عدم وقوع چنین تکالیفی و فعلیت یافتن آن از طرف خداوند است. اشاعره وقوع تکلیف به ممتنع ذاتی را محال؛ اما امر به ممتنع بالغیر را مجاز شمرده‌اند. همچنین امر به ممتنع در قالب خبر (خبر در مقام انشاء) را نیز ممکن برشمرده‌اند.

۲. مفهوم «وسع» در آیه «لا یکلف الله نفسا إلا وسعها» به طور گسترده‌ای توسط مفسران قرآن

به عنوان «توان» یا «ظرفیت» انسان‌ها تعریف شده است.

۳. مفسران برجسته مانند فخر رازی، ابن کثیر، طباطبایی، طبرسی، طبری و بسیاری دیگر بر این

باورند که مفهوم وسع شامل تمام ساحت‌های زندگی انسان می‌شود. از جمله مسائل اخلاقی،

اجتماعی، ظرفیت‌های جسمانی، عاطفی و حتی فکری و در همه ابعاد زندگی انسانی جریان

دارد؛ لذا شارع مقدس هم در اوامر و زواجر الهی - در همه ابعاد فوق - و هم تکالیف شرعی

به توان و سطوح ظرفیت‌های بندگان توجه کرده است.

۴. عدالت الهی - به عنوان یکی از صفات ذات خداوند- مبتنی بر تشریع احکام و تکالیف شرعی،

در توجه به تفاوت‌های انسان‌ها در ساحت‌های گوناگون انسان‌شناختی تفسیر دقیق‌تری یافته و

به این استدلال منتهی می‌شود که تفاوت‌های انسان‌ها و اختلاف در ظرفیت‌ها و قابلیت‌های

آنان تعارضی با اصل عدالت ندارد به این معنا که عدالت الهی اقتضا می‌کند که مسئولیت

انسان‌ها در قبال یک امر الهی اعم از اوامر و زواجر مولوی و یا ارشادی، متناسب با

ظرفیت‌های انسان و به قدر وسع او، در همه ابعاد باشد؛ لذا مسئولیت انسان متناظر و متناسب

با ظرفیت‌ها و توانایی‌های اوست.

قاعده تکلیف در حد وسع، می‌تواند در فرایند استنباط احکام و نیز مباحث حقوقی، اخلاقی و تربیتی

به عنوان یک مبنای عقلانی، همواره مورد توجه باشد. چنانکه قواعد مهمی مانند اضطرار و اکراه نیز در

فرایند تشریع نقشی اساسی داشته و در توسعه معنایی «وسع» قابل استناد هستند.

۶. تشکر و قدردانی:

در پایان از زحمات و مساعدت‌های همکاران محترم دوفصلنامه وزین (مطالعات تطبیقی فقه و اصول

مذاهب) که در رفع نواقص و اصلاحات مقاله از راهنمایی‌های ارزشمند خود دریغ نورزیدند و نیز داوران

ارجمند که با باریک‌بینی، ظرائف پژوهشی را متذکر شدند سپاسگزارم.

References

***Holy Quran

- Ibn Abī Ḥātam, 'A. (1998). Tafsīr Ibn Abī Ḥātam. Riyadh: Nizār Muṣṭafā il-Bāz. [In Arabic]
- Ibn Aḥmad, Q. (Nd). al-Mughnī fī Abwāb al-Tawḥīd wa al- 'Adl. Np: Npn. [In Arabic]
- Ibn Ḥazm, 'A. (1984). al-Muḥallā bil-Āthār. Cairo: Dār al-Turāth. [In Arabic]
- Ibn Fāris, A. (2001). Mu'jam Maqā'īs al-Lughat. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
- Ibn Furk. M. (1987). Mujaṛrad Maqālāt al-Shiykh Abī Ḥasan al-Ash'arī. Cairo: Maktabat Thiqaṭ Dīnīyyat. [In Arabic]
- Ibn Kathīr, I. (1998). Tafsīr al-Qur'ān al-'azīm. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyat. [In Arabic]
- Ibn Kathīr, 'I. (1862). al-Aḥādīth al-Tawḥīd wa al-Radd 'Alā al-Shirk. Delhi: Npn. [In Arabic]
- 'Ash'arī, A. (1997). Maqālāt al-Islāmīyīn. Wiesbaden: Franz Steiner. [In Persian]
- Anṣārī, SM. (1994). Farā'id al-Uṣūl. Qum: al-Nashr al-Islāmī. [In Arabic]
- Baghdādī, 'A. (1977). Farq Bayn al-Firaq , Bayān al-Firqa al-Najīyyat. Beirut: Dār al-Āfaq al-Jadīdat. [In Arabic]
- Balāghī, M. (Nd). 'Alā al-Raḥmān fī Tafsīr al-Qur'ān. Qum: Bi'that. [In Arabic]
- Taftāzānī, M. (1988). Sharḥ al- Maqāsid. Beirut: 'Ālam al-Kutub al-'Ilmīyyat. 1996 (1995). 2: 384. [In Arabic]
- Jabāyī, M. (1990). al-Ḍarūrīyāt fī 'Ilm al-Kalām. Beirut: Dār al-'Ilm al-Malāyīn. [In Arabic]
- Jabāyī, M. (1994). Sharḥ al- Maqālāt. Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Jurjānī, 'A. (1999). Jalā' al-'Adhhān wa Jalā' al-'Aḥzān. Tehran: University of Tehran. [In Arabic]
- Jaṣṣāṣ, A. (1984). Aḥkām al-Qur'ān. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
- Hafidi, V. "The Impact of the Historical Perspective of the Jurist on the Interpretation of Religious Texts with Emphasis on the Hadith of Basmalah". *Journal of Comparative Studies in Jurisprudence and Fundamentals of Schools*. Nd. 6. 114-135. [In Persian]
- Ḥalabī, A. (1983). Taqrīb al-Ma'ārif fī al-Kalām. Qum: al-Hādī. [In Arabic]

- Ḥillī, Ḥ. (1992). Qawā'id al-Aḥkām Fī Ma'rifat al-Ḥalāl Wa al-Ḥarām. Qum: al-Nashr al-Islāmī. [In Arabic]
- Ḥillī, Ḥ. (1999). Nihāyat al-Wuṣūl 'Ilā 'Ilm 'Uṣūl. Qum: al-Nashr al-Islāmī. [In Arabic]
- Khurāsānī, MK. (1988). Kifāyat al-Uṣūl. Qum: Al al-Bayt. [In Arabic]
- Khomeini, SR. (2000). Taḥrīr al-Wasīlat. Qum: Jimā'at al-Mudarrisīn. [In Arabic]
- Rāghīb Iṣfahānī, H. (2000). Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān. Beirut: Dār al-Ma'rifat. [In Arabic]
- al-Zamakhsharī, M. (1986). Kashshāf 'An Ḥaqā'iq Wa Ghawāmiḍ al-Tanzīl. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī. [In Arabic]
- Sabkī, T. (2003). Jam' al-Jawāmi' fī Uṣūl al-Fiqh. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyat. [In Arabic]
- Suyūrī Ḥillī, M. (2018). al-Lawāmi' al-Ilāhīyyat fī Mabāḥith al-Kalamīyyat. Tabriz: Maṭba'at Shafaq. [In Arabic]
- Shāfi'ī, M. (1991). Aḥkām al-Qur'ān. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyat. [In Arabic]
- Shāfi'ī M. (2003). al-'Umm. Beirut: Dār al-Qutaybat. [In Arabic]
- Shahristānī, A. (2000). al-Milal wa al-Niḥal. Beirut: Dār al-Ma'rifat. [In Arabic]
- Ziaei, M. "Jurisprudential Presuppositions and the Contexts of Their Emergence." Bi-Quarterly Journal of Comparative Studies in Jurisprudence and Principles of Schools. 2025. 1-26. [In Persian]
- Ṭabāṭabāy, M. (2011). al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān. Beirut: al-'A'lamī lil-Maṭbū'āt. [In Arabic]
- Ṭabarānī, S. (2008). Tafsīr al-Qur'ān al-'Aẓīm. Jordan: Dār al-Kutub al-Thaqāfi. [In Arabic]
- Ṭabarsī, F. (1994). Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān. Tehran: Nāsir Khusru. [In Arabic]
- Ṭabarī, M. (1991). Jāmi' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān. Beirut: Dār al-Ma'rifat. [In Arabic]
- Ṭūsī, M. (1986). Tahdhīb al-Aḥkām. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyyat. [In Arabic]
- Ṭūsī, M. (1967). al-Mabsūṭ Fī Fiqh al-Imāmīyyat. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyyat. [In Arabic]
- 'Atā al-Shāfi'ī, Ḥ. (1834). Ḥāshīyyat al-'Atār 'Alā Sharḥ al-Jalāl al-Muḥallā 'Alā Jam' al-Jawāmi'. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyat. [In Arabic]

- Ghazzālī, M. (Nd). al-Mustaṣfā min ‘Ilm al-Uṣūl. Beirut: Dār al-’Arqam. [In Arabic]
- Fakhr Rāzī, M. (1999). Mafātīḥ al-Ghayb. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī. [In Arabic]
- Fiyḍ Kāshānī, M. (1989). al-Wāfī. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī. [In Arabic]
- Kāshānī, F. (Nd). Manhaj al- Ṣādiqīn Fī Ilzām al-Mukhālifīn. Tehran: Islāmīyyat. [In Persian]
- Karamī, M. (1981). al-Tafsīr li-Kitāb Allāh al-Munīr. Qum: ‘Ilmīyyat. [In Arabic]
- Muzaffar, M. (2004). Uṣūl al-Fiqh. Qum: Dār al-Nashr Islāmī. [In Arabic]
- Makkī, B. (2008). al-Hidāyat ‘Ilā Bulūgh al-Nihāyat. United Arab Emirates: Jāmi‘at al-Shāriqat. [In Arabic]
- ‘Āmilī, M. (1999). Dhikrā al-shī‘at. Qum: Āl al-Bayt. [In Arabic]
- Anṣārī, SM. (2021). Makāsib. Qum: Dār al-Ḥikmat. [In Arabic]
- Niyshābūrī, M. (2003). Tafsīr al-Qur’ān. Medina: Dār al-Ma‘āthir. [In Arabic]